

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سید هاشم سدید
۲۲ اپریل ۲۰۱۷

بکوشیم حداقل با خود صادق باشیم!!

تقریباً همه متفکرین، چه متفکرین جهان باستان و چه متفکرین عصر و زمان ما را عقیده بر این بود و است که انسان ها از لحاظ فهم و ادراک سه گونه اند: گونه اول آن هائی هستند که خود متوجه مطلب و مفاد یک سخن می شوند و می فهمند که معنا و مفهوم و مدلول یک مطلب چه است، یا می دانند و می فهمند که انسان ها با چه نیات و اهدافی دست به کاری می زنند. گونه دوم کسانی هستند که خود متوجه مطلب و منظور کسی نمی شوند و نمی دانند که در ورای یک عمل چه اهدافی نهفته است، اما وقتی جریان یا مفهوم و مقصود از گفتار و رفتار و کاری برای شان توضیح داده می شود، متوجه قضیه و مطلب می گردند و اگر قبل بر آن از روی درک نادرست از موضوع در مخالفت با آن مطلب و گوینده آن قرار داشته باشند، در صورتی که انسان های معقولی باشند یا هدف شان تنها جست و جوی حقیقت و رسیدن به آن باشد، قانع می شوند و بیشتر از آن بحث، یا جدل و مناقشه را ادامه نمی دهند و کوشش می کنند باقی وقت گرانبهای خود را صرف کار های سودمند و سازنده کنند و خواننده و شنونده خود را هم بیشتر از آن ناآرام نسازند و در دسر ندهند. و اما گونه سوم کسانی اند که نه خود چیزی می دانند و متوجه مطلب و مقصود و رفتار و کار کسی می گردند و نه، اگر کسی مطلب و مفهوم را برای شان تشریح و توضیح کند، اصل و اساس مطلب و قضیه را درک می کنند و می فهمند.

چنین اشخاصی را می توان عمدتاً به دو گروه تقسیم کرد؛ یکی حرفی می زند و می رود و زیاد پشت گپ را نمی گیرد؛ و دیگری، بعد از این که سخنی را بیان کرد، چون چیزی گفته است و به گمان این که اگر از گپ خود برگردد به اصطلاح کم می آید، با خیره سری و حرف ها و حکایاتی بی معنا و آسمان و ریسمان را به هم بافتن، دست به توجیه یا محاجه می زند و می خواهد آفتاب را مهتاب و مهتاب را آفتاب معرفی بنماید و هر چند برایش گفته شود که آفتاب، آفتاب و مهتاب، مهتاب است، همان حرفی را که زده است، با لجابت و عناد بیشتر تکرار و دنبال می کند؛ مانند آقای "مسعود فارانی" که قصه لغت نامه دهخدا و دایرة المعارف آریانا را در هر بحثی که می خواهند با من داشته باشند تکرار می نمایند و به جای توجه به واقعیت هائی که در نوشته های من موجود اند، خیالبافی می کنند.

از جانبی، حال، و بعد از این که تمام عمر در سنگر بی دینان و بی خدایان خوابیده بودند و علیه مسلمانان و اعتقادات اسلامی مبارزه می کردند - اینک که عمر شان به آخر رسیده و یک پای شان، مانند من به لب گور رسیده است - از ترس "انکر و منکر" و از واهمه روز جزاء و آتش دوزخ و مار ها و اژدها ها و گرز های آتشین و... یا به امید حوران

بهشتی، کوس اسلام و اسلامیت را با چنان قوت و شدت به صدا در آورده اند که از بلندی و شدت آن حتا صدای شارع دین اسلام را هم کسی نمی تواند به درستی بشنود.

در این جا با اجازه خوانندگان این مقاله می خواهم حکایتی را که نمایانگر شخصیت متغیر، و تلون مزاجی - فکری آقای "فارانی" می باشد، نقل کنم:

آخر هفته اول، یا اوائل هفته دوم ماه می سال ۱۹۸۳ بود که من به دیدن مرحوم "محمد صابر روستا باختری"، یکی از نویسندگان به نام کشور ما، که در آن وقت به تازگی از پاکستان به المان آمده بودند، انسانی که قطعاً معتقد به دین و خدا نبودند و آقای "فارانی" ایشان را دست به سینه و با قامت دو لا "استاد" خطاب می کردند، به لاگر "شوال باخ" در حومه شهر فرانکفورت رفته بودم.

شام همان روز چند نفر از افغان ها از میان افغانانی که مقیم لاگر بودند در اتاقی جمع شدند. هدف شان بیشتر سیاست و دفع وقت و خود را به عنوان فعالان سیاسی به رخ مأمورین مراقب لاگر کشیدن بود. من هم نظر به خواهش مرحوم "باختری" به آن جا رفتم. بعد از مدتی خوش و بش و صحبت از هر چمن و سمنی، یکی از میان جمع هشت یا نه نفری پیشنهاد کرد که بهتر است به عنوان افغانان مسلمان کوشش کنیم به گونه ای، خواه به درم و خواه به قلم و قدم، به مجاهدین و به جهاد افغانستان در برابر نظام مزدور و در برابر شوروی کمک کنیم و... همه به نحوی با این پیشنهاد ابراز موافقت کردند، غیر از آقای "فارانی". در آن وقت آقای "فاران" خلاف امروز که از اسلام و اسلامیت حرف می زنند، آدم لامذهب مشربی بودند و به همین دلیل با این پیشنهاد مخالفت ورزیدند. سخنانی که ایشان به ارتباط این پیشنهاد، مسلمانان و مجاهدین به زبان آوردند به وضوح ناجور بودن افکار ایشان را با دین و با خدا و با مسلمانان نشان می داد. من قبلاً نیز از فحوای کلام و صحبت شان با مرحوم "باختری" به چنین درکی رسیده بودم. تعداد دیگری از افغانان مقیم در لاگر نیز به همین اعتقاد بودند!

اگر یاد آقای "فارانی" باشد، در این تجمع برادر بزرگ "رضاء"، قهرمان "بادی بلدینگ" کشور بعد از "شمس الله" هم حاضر بودند. همچنان آقای "احمد الله امانی" یکی از هواداران جوان نهاد جمعیت اسلامی "ربانی" که قبلاً در شهر اوسنابروک زندگی می کردند و فعلاً در برلین به سر می برند. اسم شخص اولی به یادم نیست، ولی یادم است که ایشان خود را مدعی العموم (خارنوال) معرفی کرده بودند!

این دیدار، که من آن را به یاد دارم و آقای فارانی احتمالاً نه، بدون این که ما با هم آشنائی کامل پیدا کنیم، اولین و آخرین دیدار من و آقای "فارانی" بود. اما در باب افکار شان، نظر دوستان زیادی که او را پیش از آمدن به المان می شناختند، این است که ایشان در زندگی اُنس چندانی به دین نداشته اند!

مقصود از این حکایت این بود که آقای "فارانی" همه انسان ها را مانند خود فکر نکنند که در طول زندگی کوتاه یا دراز شان صد بار رنگ عوض کرده اند و احتمالاً صد بار دیگر رنگ عوض خواهند کرد. گاهی کاپیتال مارکس زیر قول دارند، گاهی زنار عیسویان به کمر، گاهی شال زردشتیان به گردن، گاهی کرپان سیکان در بغل و گاهی هم عمامه سبز سیدان مسلمانان به سر!

به برشی زیر از نوشته "دین، روشنفکر نما ها و مجریان دین" * وی و انتظاراتی که ایشان از من داشتند، نگاه کنید: «درین اواخر نوشته را از قلم جناب سیدهاشم سدید تحت عنوان (دلیل این تغییر چیست؟) توجه مرا جلب کرد، نوشته جناب سدید جالب و بحث برانگیز است. در بخش اول مقاله یاد شده خواننده که با قلم جناب سدید آشنا باشد، متوجه می شود که جناب سدید برای اولین بار خواسته است چرخشی آگاهانه را در زمینه دین بپذیرد، که چنین چیزی در گذشته سابقه نداشت. چیزیکه تعجب آور بود این است که در قدم اول فکر میشد که جناب سدید به کنه اجتماعی موضوع توجه

کرده است اما بدبختانه چنین نبود بلکه مثل همیشه تحت تأثیر ایرانی های عزیز اش، اقدام به چنین نوشته کرده که با همان طرز تفکر قبلی مگر اینبار به زبان دیگر. « اغلاط نوشته این استاد منتخب استاد "هاشمیان" با رنگ آبی مشخص شده است**»

صرف نظر از اشتباهی که ایشان در مورد بینش و پایداری من به اعتقاداتی که دارم، نموده اند، آقای "فارانی" هیچ گاهی خود را در جای سائر انسان ها، که می توانند دنیا را با نگاه های متفاوت از ایشان ببینند، قرار نمی دهند و هیچ وقت با ادراکات و اندیشه های دیگران به تحلیل مسائل نمی پردازند.

گاهی هم گفته ها یا نوشته ها را سیاه سیاه یا سفید سفید می بینند، درحالی که امکان آن وجود دارد که ایشان به جوهر، کنه یا عمق اندیشه دیگران و عمق حقیقت نرسیده باشند. همچنین ایشان هیچ وقت فکر نمی کنند که میان سیاه و سفید رنگ های دیگر، از جمله رنگ خاکستری هم وجود دارد.

چقدر زشت و ابلهانه است که انسان تنها و همیشه اندیشه های خود را پایه و اساس همه حقایق جهان و آخرین سخن بداند و خود را مرکز همه هستی معرفی کند!

من به دو دلیل هم جوانب مثبت یک اندیشه یا تفکر (چه دینی و چه غیردینی) را در نظر می گیرم و بیان می کنم، و هم جوانب منفی آن را. یکی به دلیل تعهد به ابراز حق و حقیقت؛ و دیگر به سبب درک و پایبندی به مسؤلیت شریف یک انسان متعادل، بیزار از افراط و تفریط و خشک اندیشی. چرا که می دانم طرفداری از یک باور تا سرحد دیوانگی، به دلیل نوعی از ارتباط خاص یا مبالغه در تعلق به آن باور از نظر علم، تربیت، اخلاق و سائر سجایای انسانی زشت ترین عملی است که انسان می تواند مرتکب شود!

به برخی از مدعیان اسلام، خواه از عديم و قدیم مسلمان بوده باشند، خواه مانند آقای "فارانی" تازه در حلقه مسلمانان شامل شده باشند، همیشه با اعجاب و حیرت نگاه می کنم؛ که چگونه با آن که به نام یک مسلمان به وجود چهار ملک ناظر بر هر انسان، حسب حدیثی از پیامبر اسلام باور دارند، باز هم به دروغ و بهتان و افتراء و... متوسل می شوند؟ و چگونه از خدائی که گفته می شود در هر زمان، در هر مکان و در هر حالی ناظر احوال همه است، وقتی دروغ می گویند یا اتهام می بندند یا عمل ناشائست دیگری مرتکب می شوند، شرم و حیاء نمی کنند؟

آیا از فلسفه وجودی چهار ملک همراه هر انسانی، بر حسب تعالیم دین اسلام بی خبر هستند؟ مطمئن هستم که از وجود این حدیث و فلسفه وجودی این چهار ملک بی خبر نیستند. پس چرا این حدیث را با آن که دعوی اسلامیت و خداپرستی دارند، جدی نمی گیرند؟ جواب روشن است! چون در ایمان و خداپرستی شان نقصانی وجود دارد و اسلام را مانند سائر همپالکی های خویش صرف برای فریب مردم روپوش اعمال و گفتار خلاف دین و ائین خویش قرار می دهند.

به امری که انسان از صدق دل باور نداشته باشد، هیچ وقت به درستی و با جدیت اعتناء و عمل نمی کند!

آیا آقای "فارانی" آن روز ها را از یاد برده اند که به من تلیفون می کردند و من را به خاطر نوشته های انتقادی ام از ادیان می ستودند و تشویق می نمودند و نوشته هایم را نوشته های بی همتا می خواندند و خودم را ورزیده ترین و بی نظیر ترین نویسنده؟؟ آیا از زبان یک مسلمان واقعی چنین سخنانی به آدرس کسی که به انتقاد ادیان می پردازد، خارج می گردد.

شما آقای "فارانی" این حرف ها را تنها به من نزده اید، بلکه به کسان دیگری هم که هنوز زنده هستند و هنوز با ایشان رابطه حسنه دارید، اظهار کرده اید.

شگفتی بر سر شگفتی! چه زود برخی از انسان ها تغییر می کنند، و چه گونه این انسان ها با این همه تبدلات و تحولات و رنگ عوض کردن ها با دوستان شان، که از همه سخنان شان اطلاع دارند، رو به رو می شوند و به چشمان آن ها نگاه می کنند؟؟

من به کار آقای "فارانی" کار ندارم که چه می کنند و چه نمی کنند. تنها خواهشی که از ایشان دارم این است که حداقل با من از دین و دینداری صحبت فرمایند و به من از کرسی یک موعظه گر موعظه نکنند و از من انتظار چرخش در اعتقاداتم را نداشته باشند. خود شان بچرخند، هر قدر میل به چرخیدن دارند بچرخند...

به فکر من، ایمان من، هر گونه که است، هزار بار بهتر از آن ایمانی بی بنیاد، نمایشی و سستی که آقای "فارانی" دارند می باشد، زیرا در ایمان و بی ایمانی من ریاء و غشی وجود ندارد. بی پرده و بدون تظاهر و فریب و ریاء و بازی دادن خدا و خلق خدا، نوع و حد و حدود آن را بیان می کنم، اما در کار و گفتار آقای "فارانی"، با شناختی که خیلی ها از او دارند، تزویر، تظاهر و ریاء وجود دارد. و ریاء از نظر دین اسلام، آن قدر که من از دین اطلاع دارم، شرک است؛ و شرک بالا ترین مرحله کفر!

کسی که در خانه خویش قطعاً نماز نمی خواند، ولی در بیرون، وقتی در جمعی قرار دارد و وقت نماز است، از شرم و از ترس مردم در صف نمازگزاران می ایستد و بی وضو نماز می خواند، انسان ریاء کاری است که خوشی و ناخوشی انسان ها بیشتر از خوشی و ناخوشی خدا برایش اهمیت دارد. چنین انسانی با این عملش انسان را نسبت به خدا بالاتر قرار می دهد. از نظر چنین انسانی موجبات آزرده گی، و قهر و کین مردم به هیچ وجه نباید فراهم شود. رنجش و قهر و غضب خدا اصلاً مهم نیست! چنین است مسلمانی شما، آقای "فارانی"!

اصل سخن این که هیچ دینی یک سره مطلوب و بی عیب نیست. و هیچ دینی را نمی توان یکسره نامطلوب و ناشایست گفت. بین من و شما آقای "فارانی" فرق همین است، که شما ظاهراً و لفظاً همه تعالیم دین را مطلوب می خوانید، و همه کارهای کسانی را که به راستی یا به دروغ از اسلام سخن می زنند، یا تظاهر به اسلام می کنند، با همه کتافت کاری های شان، بدون استثناء مطلوب می دانید، و من، مطلوبش را مطلوب و نامطلوبش را نامطلوب می گویم - کاری که یک انسان شریف، استوار، خردمند و پایبند به راستی و صداقت، باید همیشه خود را بدان متعهد و مقید بداند!

در مقاله "دلیل این حقیقت چیست؟"، جایی که نرمش و تساهل شاهان و بزرگان دین و آموزه های مبتنی بر عقل و عمل و اعتصام بدان ها سبب رشد تفکر و علم مسلمانان می شد و در نتیجه میزان خلاقیت های مسلمانان بالا می رفت و لازم به گفتن بود، با مسؤولیت و وظیفه شناسی یک انسان میانه رو و دارای تعادل، همان چیزی را گفتم و نوشتم که واجب بود. ولی وقتی خشونت و سخت گیری مهتران متعصب و خشک اندیش دین، که غالباً بر بنیاد تفسیر از آیات دیگری از قرآن استوار بود، مسیر رشد و ترقی و سازندگی و خلاقیت مسلمانان را به سوی رکود تغییر داد، به حکم تکلیف و وظیفه و وجدان و به عنوان یک انسان رسالتمند و متعهد به درستی و راستی، همان چیزهایی را بیان داشتم که رسالت و وظیفه خود می دانستم.

من عادت ندارم سنگینی کفه ترازو را ببینم. یا برای خوشی مردم تنها همان چیزی را بگویم و بنویسم که آن ها خواهان آن هستند.

برای دفاع از هیچ اعتقادی طرفدار توسل به جعل و دروغ نیستم. دروغ، علی الخصوص وقتی زیاد شود، مانند دروغ های آن چوپان بچه، سخن راست را نیز بی اعتبار می سازد.

علت ظهور، رشد و زوال تمدن اسلامی را تنها در یک امر نباید جست. بیان علل زوال تمدن اسلامی، یا هر تمدن دیگری را، نباید ناشی از دشمنی با آن تمدن یا افکار صاحبان آن دانست. چنین برداشتی بسیار، بسیار خام و کودکانه می باشد، آقای "فارانی"!!

هر دو علت، هم علت رشد و هم علت زوال تمدن اسلامی، در قدم اول، و از همه بیشتر و پیشتر از غفلت و سستی خود مسلمانان مایه می گرفت، مانند بدبختی های امروز ما افغانان که غالباً ریشه در کاهلی، تُنک خردی و برخی از سنت های فکری - فرهنگی ناقص خود ما دارد!

در مورد خوب و بد بودن کارهای فرهنگی ایرانیان هم پای اخلاق و تعادل و تکلیف در میان است! من از خود خواندن هر شیء و هر شخصیت بزرگ و برجسته فرهنگی، تاریخی، علمی، فلسفی و... دیگران توسط ایرانیان را که ناشی از هذیان های عظمت طلبانه و در واقع بیماری خود کم بینی آن ها در برابر کشور های قوی و پیش رفته و متمدن عصر حاضر می دانم، هزار بار، و با تندی لازم یاد و انتقاد کرده ام، اما در باره کار های فرهنگی آن ها، با همه ملاحظات، چون واقعیت دارد، به مانند یک انسان عاری از کینه و سائر خصلت های بیمارگونه و منفی، آن چه را حقیقت است بیان داشته و بیان می دارم.

چنین کاری نه از ایرانزدگی منشاء می گیرد، و نه به دلیل داشتن ارتباط با ایرانیان. شاید برای شما، آقای "فارانی" تعجب آور باشد، اگر بگویم که من حتا با یک نفر ایرانی هم نه دوست هستم و نه ارتباط و تماس دارم! دوست دارم هموطنانم من را افغانی که به افغانیت و به اندیشه های ذاتی خود می نازد، بشناسند، تا مقلد این شخص یا آن گروه و قوم و ملت!

افتخار من در "خود" بودن من است. نه عربی ام، نه ایرانی و نه پاکستانی و روسی و امریکائی و... به خود، به افغان بودن خود و به آن عقل و تشخیص و تمییزی که خدا یا طبیعت به من ارزانی داشته است، می نازم؛ و بس. و هیچ گاهی به دروغ و تظاهر و اتهام بستن استمساک نجسته و پناه نمی برم! وقتی می گویم: کعبه من افغانستان است، تنها بی مغز ها معنای این سخن را نمی فهمند و من را با وجود این سخن آشکار و رسا، ایرانزده می خوانند.

خلاف شما، آقای "فارانی"، و خلاف برخی از دوستان شما، من از مرحله پیروی و تقلید و سخنان دیگران را ناجویده بلعیدن و نشخوار کردن خوشبختانه گذشته ام!

قضاوت های من، زمانی که صحبت از کار و اخلاق ایرانیان در میان است، به دو بخش کاملاً مجزاء تقسیم می شود: **یک) مذمت آن عده از ایرانیانی که هر شیء تاریخی و نفیس و ارزشمند و مهم و متعالی، و هر شخصیت ارجمند و دانشور و صاحب نام از هر کشوری را متعلق به خود می دانند.**

دو) تقدیر و تحسین کار ها و زحمات فرهنگی - ادبی - علمی - فلسفی - هنری گسترده و شایسته و مغتنم آن ها. وقتی می نویسند در هر چهار جنگ با یونانیان ما پیروز شدیم و یونانی ها را شکست دادیم، واضح می گویم دروغ می گوئید، زیرا این سخن شما تنها در یک مورد منتج به یک پیروزی کوتاه مدت شما شد، که در همین مورد هم در ادامه کارزار، مانند سه جنگ دیگر با یونانیان، شما شکست خوردید. یا وقتی دعوی ایرانی بودن زردشت و "مولانا و علی و حسن و حسین و سکندر و گاگارین و سوفیالورن و اوباما" و... را می کنند، یا با پرروئی می گویند افغانستان جزء خاک ایران بود که از آن مجزاء شده است و... می گویم: باز هم دروغ! زیرا نه این شخصیت ها ایرانی بوده اند و نه افغانستان با ده - بیست سال اشغال و استقرار کوروش یا افشار در آن، برای ابد جزء خاک کشور ایران مهاجم به حساب می آید.

به انگلیس و هند و هانکانگ و افریقای جنوبی و...، و به روسیه و ترکمنستان و ازبکستان و... فکر کنید؛ نه انگلیس، بعد از دو صد سال ماندن در هند، هند را از خود می خواند، و نه روسیه که از زمان تزارها در سرزمین های آن طرف دریای آمو رسیده بودند، دعوی روسی بودن ترکمنستان و... را می کنند - چون هم هند و هم ازبکستان و ترکمنستان و... قیل از اشغال به مثابه کشورهای آزاد و مستقل و دارای نظام و حکومت بودند! صرف نظر از این، انگلیس ها و روس ها با همه طبایع و اعمال ناپسند شان در همچون موارد، آن گونه که ایرانیان از حقایق چشم پوشی می کنند، متوسل به دروغ و امتناع از حقیقت نمی شوند!

من همواره در برابر این گونه سخنان بی پایه و دروغ ایرانیان، با بیان مثال های زنده و مستدل، عکس العمل لازم را نشان داده ام.

اما در مورد کار های فرهنگی آن ها، آن چه را که واقعیت داشته است، چون اخلاقاً نمی توانم واقعیت ها را نادیده بگیرم، همیشه گفته، و باز هم خواهم گفت، که ایرانیان نسبت به ما بیشتر کار کرده و زحمات زیادتری را در این زمینه متحمل شده اند.

شما این عمل من را حمل بر ایرانزدگی من می کنید، ولی من این کار شما را ناشی از عدم تمکین شما در برابر حق و حقیقت و گریز از تعهد بزرگوارانه و انسانی به راستی و انصاف، و دست زدن به عمل سبک اتهام بستن می دانم! می گویند: درست نیست! لطفاً به کتاب هائی که در اتاق خواب، اتاق نشیمن یا اتاق کار تان وجود دارند، نگاه کنید؛ یا به نوشته های دو - سه - چهار دهه گذشته تان، و یا به شعرهای سفید یا نو و یا نیمائی تان که همواره می سرائید. آیا می توانید به ما بگویند این صنعت شعری را شما از که و از کجا آموخته اید؟؟

بعضی از هموطنان ما آقای "محمود فارانی" را بانی شعر نو در افغانستان می دانند. سؤال من از شما، آقای "فارانی" این است که آیا این خبر صحیح است یا نه؟ اگر خبر موثق است، آیا آقای "محمود فارانی" این نوع شعر را خود ابداع نموده بودند، یا به تقلید از دیگران به سرودن آن پرداختند؟ اگر موثق نیست، پس بفرمائید که این صنعت شعری در کجا پدید آمد و از چه راهی به افغانستان، به آقای "محمود فارانی" و به شما رسیده است؟

اگر شما به همین دو - سه سؤال پاسخ بگویند، تمام مشکل ما در خصوص سابقه کار فرهنگی ما و ایرانیان حل می شود، اما شما این کار را نمی کنید، زیرا می دانید که با گفتن حقیقت، ناپایداری سخن و سرتمبگی خود تان افشاء می شود! اعتراف به همین یک مسأله، اعتراف به این است که ایرانیان در کار های فرهنگی شان نسبت به ما سابقه دار تر هستند، جناب "فارانی صاحب!!"

بلی، آقای "فارانی!!" شفاف نبودن با مردم و نگفتن واقعیت ها به آن ها سبب می گرد که مردم در همان تصورات نادرست و بعضاً مخربی که از خود دارند، باقی بمانند. بنابراین، بهتر چه، که حتماً واجب است که بکوشیم با خود و با مردم خود صادق و صاف و صریح باشیم و هر عیبی را که در ما وجود دارد، با خلوص نیت و صراحت به مردم خود بگوئیم - حتماً اگر ما را از روی کم هوشی متهم به دشمنی با افغانان و افغانستان کنند!

خصومت و دشمنی افراد و اشخاص، یا ملت ها با من، یا با مردم و کشورم دلیل نمی شود که من منکر توانائی ها یا منکر وسع و استعداد آن ها یا منکر حقایق آشکار دیگری شوم. چنین اخلاقی را من زشت و منزجر کننده می دانم.

پاکستان را به هیچ وجه دوست ندارم، زیرا در طول کم و بیش هفتاد سال تا توانسته به ما آسیب های دردناکی زده و تا توانسته به ما آزار رسانیده است، اما تلاش های این کشور را در راه خود سازی، ترقی و توسعه، به خود کفائی رسیدن و تقویت نیروی نظامی قوئی که امروز دارد، چون می دانم واقعیت و کار مثبت است؛ و چون، با همه رذالت ها، انسان

های پر کار و ملی و دریابنده نیک و بد خویش می باشند، چون فطرتاً شائق کار و تلاش هستم و می خواهم انسان ها در فکر خاک و مردم خود باشند و در راه بهبودی احوال خویش خود را زحمت بدهند و تحمل مشقت کنند، تمجید می کنم. من این خصلت مثبت پاکستانی ها را نیز چندین بار با بی میلی، ولی از روی ناچاری به رخ هموطنان خود کشیده ام و باز هم خواهم کشید - نه از بهر آن که پاکستان قبله آمال من است، بلکه به دلیل دوست داشتن بی حد و حصر حقیقت، و انسان هائی که در فکر خود هستند و می خواهند به خود متکی می باشند و به دلیل این که مردم وطن خودم را با تلخ ترین و آزار دهنده ترین و تند ترین زبان به این فکر وادار کنم، که علت بالا رفتن دیگران از نردبان ترقی و توسعه و کامیابی، و علت ماندن ما در پای اولین پته زینه را دریابند. به دلیل دردی که از بی تفاوتی و طندارانم نسبت به وطن و سرنوشت و حیات شان در خود احساس می کنم.

کار و زحمت و پیشرفت و ترقی و توسعه دیگران را با بد خلقی و کلمات تند و ناگوار به رخ هموطنان خود می کشم تا به اصطلاح "درد شان کند" و به خود بیابند. به دلیل این که وطنداران به خواب رفته ام تنبیه و بیدار شوند و در روشنی تجربه های خوب و بد خود، و تجربه های خوب و بد نیک خواهان و بدخواهان خویش گره از کار زار و دشوار خود باز کنند و خود را از این همه بدبختی و فقر و بی چارگی برهانند!

هرکاری که از انسانی سر می زند، یا هر سخنی که از دهن کسی خارج می گردد، می تواند چندین علت داشته باشد. برای درک منظور یک نویسنده یا گوینده، باید سخنان وی را از زوایای مختلف، بدون پیش داوری ها و بدون حب و بغض و تعصب ارزیابی کرد.

وقتی من از کوچکی یا کامل نبودن دایرة المعارف آریانا**، باوجود این که کم و بیش سه صد نفر از بهترین نخبگان افغان در کار تهیه و تدوین آن سهیم بودند، در برابر دایرة المعارف های ایرانی یا در برابر لغت نامه دهخدا یا ترجمه "تاریخ تمدن" ویل دورانت و...، که قبلاً نیز از آن یاد نموده ام و شما بر آن اعتراض کرده اید، صحبت می کنم، مقصد من در وهله نخست تمجید ایرانیان نیست، بلکه متوجه ساختن خود ما به تنبلی و بی علاقهگی و بی مسؤولیتی و جدی نبودن ما در قبول و اجرای وظایف مهم ملی - وطنی ما است.

مقصد من در قدم اول به هوش آوردن خود ما است؛ نه تعریف دیگران! اگر سخن من تند است، یا آمیخته به طعن، برای این نیست که با هموطنان خود سر جنگ و دشمنی دارم، یا "از خود کش بیگانه پرستم".

همه این تندى ها حاصل دردی است که من از بینوائی های گوناگون افغانستان و مردم آن می کشم. حاصل عشق پاک و بی آلاچی است که من به مردم بینوا و به کشور فقیری به نام افغانستان دارم!

درک چنین چیزی برای کسانی مانند شما، آقای "فارانی" بسیار مشکل است، زیرا شما احساسی به پاکی و به شدت احساس من در برابر ملک و ملت خود ندارید. حاصل چنین عشقی تنها بی پرده و بدون ترس از تکفیر و تهدید و سائر گوشمالی ها، و تند و بی پروا از فرو گذاشتن های مردم سخن گفتن است! کسی که نسبت به ملک و مردم خود دلبستگی به حد عشق سوزان داشته باشد، وقتی می بیند مردم در لاک خود فرو رفته اند و هر چه کنید نمی خیزند، تنها کاری که می کند این است که با کلام درشت و تلخ، و اگر نشد با چوب آن ها را برای کار آماده کند.

سخن زیاد است. نمی خواهم شما را بیشتر از این در دسر بدهم. به مصداق ضرب المثلی "اگر در خانه کس است، یک حرف بس است"، با همین مختصر فعلاً اکتفاء می کنم.

*وقتی انسان عنوان مقاله آقای فارانی را می خواند، فکر می کند که نویسنده قصد معرفی کامل و بی پیشینه دین، چیستی و تاریخ و خاستگاه روشنفکری، تفاوت ها میان روشنفکر و روشنفکرنا، تفاوت هائی که در دید حلقه ها،

سیستم ها و کشور های مختلف در خصوص روشنفکر و روشنفکری یا روشنگر و روشنگری وجود دارد، و بالاخره تعریف و چپستی روشنفکری از نظر خود شان چیز هائی برای گفتن دارند؛ یا می خواهند مجریان دین را در طول تاریخ با همه خوب و بد و خیر و شر شان به خواننده معرفی کنند، اما با تأسف چنین انتظاری بعد از خواندن مقاله ای با آن عنوان "پروزن" و عالمی از سخن هائی که در رابطه وجود دارد، به یأس تبدیل می شود؛ زیرا مقاله غیر از کلی گوئی و تاختن به نویسنده این سطور که به دلیل نقد یکی از نوشته های ایشان و انتقادات مکرر از "پیرخانه" وی دیگر قابل ستایش و "هزار، هزار سلام" نیست، چیزی دیگر نداشت. چنین امری برای یک نویسنده پر مدعا، دور از انتظار است! نام مقاله بسیار کلان، ولی ده آن کاملاً ویران می باشد!! جای دادن مقاله آقای "فارانی" در جمله "مقالات انتخابی" دو دلیل دارد:

۱- به دلیل قرار داشتن تربیون پورتال "افغان جرمن آنلاین" در اختیار آقای "فارانی"!

۲- روابط در پورتال "افغان جرمن آنلاین" با تأسف فربه تراست نسبت به ضوابط!

**جای تعجب است که آقای "هاشمیان"، که به نام استاد زبان و ادبیات دری بر هر نوشته و هر کسی که جزئی از انصار و احباب شان نباشند، خرده می گیرند؛ چگونه در مورد اشتباهات املائی - انشائی مقاله آقای "فارانی" که برشی از آن در فوق نقل شد، نه تنها اشاره ای ننموده اند، که به تمجید آن نیز می پردازند - با آن همه اغلاط فاحش!! به طور مثال:

- استفاده از حرف اضافه "را" در جمله اول. وقتی جمله با "توجه مرا جلب کرد" ختم می شود، کاربرد حرف اضافه "را" کاملاً بی مورد و غلط می باشد. بخوانید و قضاوت کنید!

۲- کاربرد نادرست "یا"ی کامل، "یا"ی نیمه، "الف - یا"، مانند "ای"، "ی - ی"، مانند "یی" و "همزه - ی"، مانند "ئی" که به نام "ی" نسبی، "ی" وحدت و "ی" نکره معروف هستند. مثلاً: "نوشته از قلم آقای سدید..."، که باید "نوشته ای از قلم جناب سیدهاشم سدید..." می بود!

(یا "ی" و "ای" در فعل بودن برای دوم شخصی مفرد: احمدی؟ [یا احمد تویی؟] آره، من احمدم! رفته ای؟... گفته ای؟... نه، نرفته ام! نه، نگفته ام!...)

۳- جمله اول باید پس از عبارت "توجه مرا جلب کرد"، با گذاشتن "نقطه ای خاتمه پیدا می کرد، زیرا جمله بعدی که با نشانه "ویرگول" از جمله اول جدا شده، خود جمله مستقل و حاوی یک حکم کامل می باشد.

جمله دومی جزء تفکیک ناپذیر جمله اول نیست، که ما نتوانیم آن را با گذاشتن یک "نقطه" از جمله اول جدا کنیم. پس بهتر بود جمله دومی با گذاشتن نقطه در آخر جمله اولی از جمله اولی جدا می شد. از آن جایی که "نوشته جناب سدید جالب و بحث برانگیز است"، خود یک جمله کامل می باشد، نه یک جمله پیرو یا عبارت معترضه، یا صفت و بدل و تفسیر و توضیح و تکمله، یا گروه قیدی و عطف کلمه ها و عبارات و جمله ها و یا ... گذاشتن ویرگول میان جمله اول و جمله دوم خطای فاحش است که از یک استاد، آن هم شاگرد بسیار عزیز و والا مقام آقای "هاشمیان"، نباید به مشاهده می رسید. گذشته از آن نوشتن "توجه" غلط مطلق است زیرا نویسنده نمی داند که حرف "ه" در ختم حرف "ج"، "های ملفوظ" است و نه "های غیر ملفوظ". همین طور به کار بردن نادرست "اش" بعد از "عزیز" که باید بدون "الف" و تنها "عزیزش" نوشته می شد.

تمام آنچه که این شاعر بزرگ و استاد ادب و زبان در شش و نیم سطر نوشته و نادرست می باشد، در بالا به رنگ آبی نشانی شده است؛ مثتی از اشتباهاتی که از میان تمام اشتباهات مقاله به مثابه نمونه بیان گردید. اشتباهاتی که آقای

"هاشمیان" با گریز از مسؤلیت یک استاد و ناقد، صرف به دلیل پارتنری بازی و خویش خوری و احتمالاً برای وقایه خود از انتقاد بالمثل از گفتن آن ابا و ورزیده اند.

*** در خصوص دایرة المعارف آریانا: همان گونه که قبلاً هم نوشته بودم، تنها دو حروف "ا" و "آ" تقریباً چهار جلد از شش جلد دایرة المعارف آریانا را احتواء می کنند. دو جلد دیگر، که هر دو به مقایسه با مجلدات یک تا پنج برابر با یک و نیم هستند برای بیست و شش حرف باقی مانده اختصاص داده شده است! حال شما خود قضاوت کنید که اگر عشق واقعی به انجام مناسب این وظیفه مهم و مخصوص به نام یک تکلیف یا رسالت میهنی وجود می داشت، چنین لاقیدی در کار تدوین این نیاز عظیم صورت می گرفت؟ دو حرف در چهار جلد، و باقی مانده بیست و شش حرف در دو جلدی که کمتر از یک و نیم جلد است؟!

مجموع لغت نامه دهخدا بالغ بر چیزی بیشتر از ۲۱۰۰۰ صفحه می شود. دایرة المعارف آریانا که در تهیه آن اشخاصی مانند "میر علی اصغر شعاع - به صفت مسؤل، احمد علی کهزاد، برهان الدین کشککی، خلیل الله خلیلی، حبیب الله فرح، سید احمد شاه هاشمی، سید مسعود پوهنیار، سید قاسم رشتیا، استاد عبدالحق بیتاب، محمد قدیر تره کی، شاه عبدالله بدخشی، هاشم شائق افندی، عبدالرؤف بینوا، عبدالرشید لطیفی، عبدالرحمان محمودی، عبدالغفور برشنا، قاری عبدالله، عبدالرحمان پژواک، غلام صندر اعتمادی، غلام حسن مجددی، محمد عثمان صدقی، میا حسین مجددی، میر غلام محمد غبار، میر نجم الدین انصاری، رشتین، محمد سرور جويا، غلام محمد دستگیر، میر محمد صدیق فرهنگ، محمد قاسم واجد، عبدالهادی خوژمن، محمد خالد روشن، محمد افضل ژوندی و تعداد کثیری پروفسور و داکتر و علامه و نخبه و نویسنده و شاعر و ادیب و بیطار و فزیولوجست و جیولوجست و ... سهم داشتند (از طنز روزگار در تهیه دایرة المعارف آریانا، طوری که در خود دایرة المعارف ذکر شده بود، از فرهنگ علی اکبر دهخدا نیز استفاده شده است) جمعاً دارای ۵۳۷۱ صفحه می باشد - جلد اول تا جلد پنجم هر یک ۱۰۰۰ صفحه، جمعاً ۵۰۰۰ صفحه با ۳۷۱ صفحه جلد ششم ۵۳۷۱ صفحه!

وقتی من می گویم ما مردمان تنبل و غیر مسؤل و کارگریز و بی علاقه به وظیفه و وطن خود هستیم، بی دلیل این سخن را بر زبان نمی آورم!

در آغاز کار تدوین دایرة المعارف که همه با علاقه و دقت و حوصله کار می کردند، تنها برای حروف "ا" و "آ" چهار و نیم جلد (۴۵۰۰ صفحه) به کار بود، اما همین که با مرور زمان همه کم حوصله شدند، برای پایان هر چه زود تر کار با عجله و به شکل نامکمل حروف باقی مانده الفبا را در دو جلد که جمعاً ۱۳۷۱ صفحه می شود، می تپانند و کار را تمام اعلام می کنند. آیا این کار ما، با ارائه مثالی از کار دیگران، قابل یادآوری و نقد و نکوهش نیست؟!

فرق خدمت ما به ملک و مردم ما با خدمت دیگران به ملک و مردم شان تنها از همین یک کار باهر و متجلی است.

گفتن این واقعیت را اگر شما، آقای "فارانی" خدمت به دیگران و خیانت به خود می دانید، بدانید. من حرفی ندارم!! دهخدا کار تدوین لغت نامه خویش را در ابتداء به تنهایی شروع کرد. وقتی دیدند کار پیش رفته و اساس آن پخته گذاشته شده است و علاقه مندی برای تکمیل آن وجود دارد، افراد و مراجع دیگری پای پیش گذاشتند و لغت نامه را تحت سرپرستی دهخدا به همکاری چیزی کم پنجاه نفر دیگر در بیست و یک هزار و یک صد و چهل و نه (۲۱۱۴۹) صفحه با خط ریز تکمیل و تدوین کردند. اگر خط این فرهنگ به درستی خط دایرة المعارف آریانا می بود، بدون شک تعداد صفحات آن از چهل هزار هم بالا تر می رفت!

حقیقت همین است. حقیقت را، اگر بخواهیم، با تمام وجود هم نمی توانیم معدوم و منهدم کنیم. اگر آقای "فارانی" باوجود این نمی خواهند این حقیقت را بپذیرند، می توانند با استفاده از حق آزادی بیان و حمایت یاران شان به نواختن ساز های باسر و بی سر خود تا جان دارند ادامه بدهند. مگر دهن ملا ایاز و ملا های نکثائی دار دیگر را کسی بسته است؟!

۲۰۱۷/۰۴/۲۱